

فرهاد محمدی

استادیار زبان و ادبیات کُردی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

f.mohammadi@uok.ac.ir

Orcid: 0000-0003-4186-529X

Farhad Mohammadi

Assistant Professor in Kurdish Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj,
Iran

f.mohammadi@uok.ac.ir

Orcid: 0000-0003-4186-529X

تحلیل گفتمان دو روایت مختلف از رویداد تاریخی جنگ قلعه دمدم

چکیده

شکل‌گیری ادراک و دریافت فرد از موضوعی یک فرایند نظام‌مند است که بازنمایی آن در زبان و نشانه‌ها با عنوان گفتمان مطرح می‌شود. روایت‌ها نیز به منظور بیان ادراک و دریافت افراد از پدیده‌ها و مسائل پدید می‌آیند؛ از این رو نسبت روایت و گفتمان به هم، این‌گونه قابل ترسیم است که روایت گفتمان خاصی را بازنمایی می‌کند. بر این مبنا گفتمان را باید عاملی درونی و زیرساختی تلقی کرد که در جهت بخشی معنایی و حالت‌دهی به پیکره کلی روایت نقش تعیین‌کننده دارد. از این جنبه قابل دریافت است که خاستگاه اختلاف دو روایت از یک رویداد نیز به گفتمان‌های متفاوتی مربوط می‌شود که به عنوان بافت و بستر از آنها پدید آمده‌اند. رویداد تاریخی جنگ قلعه دمدم نیز در تاریخ عالم‌آرای عباسی و رمان دمدم، اثر عرب شمو، داستان‌نویس کُرد، به شکل دو روایت کاملاً متفاوت بازگو شده است؛ طوری که شخصیت اصلی به عنوان سوژه کنشگر، در این دو روایت هویت مختلف دارد و کنش‌ها و واکنش‌های وی در دو جهت کاملاً مختلف معناگذاری و ارزشگذاری شده است. در این پژوهش موقعیت سوژه، موضعگیری راوی و رویدادهای مهم در دو روایت نامبرده از منظر تحلیل گفتمان بررسی شد و نتایج، دال بر این است که خاستگاه ارزش‌گذاری و معناگذاری‌های متفاوت در این دو روایت، به تقابل گفتمان‌های حاکم بر آنها مربوط می‌شود. روایت تاریخ عالم‌آرا مبتنی بر گفتمان حاکمیت‌محور است که رویکرد تمرکزگرایی در قدرت را دنبال می‌کند و روایت رمان دمدم نیز برآمده از گفتمان اقلیت‌محور است که خواهان تمرکززدایی از قدرت حاکمیت است.

واژه‌های کلیدی: روایت، تحلیل گفتمان، سوژه، هویت، تاریخ عالم‌آرا، رمان دمدم.

۱- مقدمه

رویداد تاریخی جنگ قلعه دمدم که بین شاه عباس صفوی و یکی از امیران کُرد به نام امیرخان روی داد، در دو اثر به شکل دو روایت کاملاً متفاوت بازنمایی شده است. نوع متن و روایت در این دو اثر متفاوت است. دمدم متنی داستانی و دارای روایتی ادبی است، اما تاریخ عالم‌آرا متنی تاریخی با روایتی گزارشی است. با وجود اختلاف نوع متن و ماهیت روایت در این دو اثر، در شیوه روایت نزدیکی‌هایی با هم دارند؛ زیرا داستان و تاریخ به لحاظ روایی به طبقه‌ای واحد تعلق دارند (ریکور، ۱۳۹۷: ج ۱: ۳۳۰). رمان دمدم نزدیک به دو سده پس از وقوع آن رویداد تاریخی نوشته شده است، یعنی درست در بحبوحه اندیشه‌های ملی‌گرایانه که در سده ۱۹ میلادی رواج داشت؛ به همین سبب متأثر از فضای فکری دوره نگارش خود است و باید آن را بازخوانی واقعه مشخص تاریخی بر مبنای خط‌مشی اندیشه‌های سده ۱۹ دانست. البته این بازخوانی به معنای آن نیست که چون با فاصله از زمان وقوع رویداد پدید آمده است، دیگر هیچگونه نشانی از واقعیت در آن قابل بازیابی نیست و در تبیین لایه‌های زیرین روایت تاریخی نقشی ندارد. بر همین اساس رمان تاریخی‌ای همچون دمدم گرچه از آن فضای گزارش‌گونه تاریخ فاصله گرفته است و بیشتر حالت تخیلی و هنری بر آن حاکم است، اما باز از نظر محتوایی و اطلاعاتی سرچشمه مهمی برای بازنمایی وقایع تاریخی به شمار می‌رود. در مواردی که دو روایت کاملاً متفاوت از یک رویداد وجود دارد، نقش گفتمان در روایت وضوح بیشتری دارد. تفاوت روایت این رویداد تاریخی در دو اثر نامبرده نیز بر این قضیه دلالت دارد که دو گفتمان کاملاً مختلف بر آنها حاکم است. بحث درباره اختلاف این دو روایت از یک رویداد تاریخی این نیست که در آنها وارونه‌نمایی یا روایتگری معکوس رخ داده است، بلکه بحث بر سر تفاوت در فرایند درک، ارزشگذاری و تولید معنا در این دو روایت است، یعنی اصول، پیش‌فرض‌ها، هدف‌گذاری‌ها، نشانه‌گذاری‌ها و تفسیر و دلالت‌یابی نشانه‌ها در آنها متفاوت است و به طور کلی باید گفت که گفتمان حاکم بر آنها در تقابل با هم قرار دارد.

نشانه‌های مهمی همچون توصیف‌ها و عنوان‌ها که در بردارنده جهت‌ارزشی و معنایی خاصی هستند، محصول مجموعه‌ای از ارتباط‌های معنایی است که با هم به صورت یک نظام عمل می‌کنند. اگر نشانه‌های دو روایت *تاریخ عالم‌آرا* و *رمان دمدم* تحلیل شود، می‌توان نظام گفتمانی موجود در هر کدام از آنها را ترسیم کرد و به لایه‌های معنایی-اندیشگانی و جهت‌گیری‌های ارزشی در

آنها پی بُرد. البته منظور از چنین لایه‌هایی، وجود کتمان یا پنهان‌سازی در بیان واقعیت‌ها نیست، بلکه منظور عوامل زیرساختی مؤثر در حالت‌پذیری و جهت‌مندی خاص عناصر موجود در پیکره روایت و نیز پی‌بردن به نقش و کارکرد نشانه‌های معنادار در آن است. هدف از پژوهش حاضر نیز این است که دو روایت موردنظر از منظر گفتمانی تحلیل شود تا به نقش مؤثر گفتمان‌های متفاوت در شکل‌گیری روایت‌های مختلف پی بُرد. برای این امر بر عملکرد گفتمان در بروز موضع‌گیری خاص در روایت تأکید می‌شود که چگونه در تعیین رابطه‌های معنایی و ارزشی بین سازه‌های روایت عمل می‌کند.

در تحلیل گفتمان روایت غالباً چنین موضوع‌هایی قابل طرح و بررسی است: ۱- ترسیم روابط معنایی بین سازه‌های روایت در قالب یک نظام فرایندی؛ ۲- تعیین عوامل تأثیرگذار در برساخت روایت و نقش آنها در حالت‌پذیری و جهت‌مندی خاص پیکره کلی روایت؛ ۳- رمزگشایی کارکردی-معنایی-ارزشی از نشانه‌های گفتمان‌مدار در روایت بر اساس نظام اندیشگانی حاکم بر آن. وقتی بر اساس این مؤلفه‌ها روایت تحلیل شود، قابل درک خواهد بود که شخصیت در داستان چرا چنین کنش و واکنشی دارد و عوامل دخیل در آنها را می‌توان تعیین کرد؛ همچنین راوی-نویسنده چه واژه‌ها و عباراتی را به چه منظوری به کار برده است؛ نیز تفسیر و دلالت‌یابی رویدادهای مهم داستان در چارچوب نظام گفتمانی حاکم بر روایت میسر خواهد بود.

۱-۱- پیشینه پژوهش

رویداد تاریخی نبرد قلعه دمدم در حوزه‌های گوناگونی همچون متن تاریخی، اثر ادبی و ادبیات شفاهی بازتاب داشته است که از این میان، روایت آن در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* (= متن تاریخی) مربوط به ادب فارسی است. در میان گردها نیز روایت آن، نخست به صورت شفاهی در قالب ژانر «بیت» شکل گرفته بود و «بیت‌خوان‌ها» در محافل گوناگون به بازگویی آن برای مردم می‌پرداختند، سپس به عنوان موضوعی قابل توجه، دستمایه‌ای برای آفرینش اثر ادبی مهمی همچون *رمان دمدم* قرار گرفت. در این رمان گرچه روایت این رویداد تفاوت‌هایی با روایت شفاهی آن دارد، اما همان روایت شفاهی در اساس نقش مهمی را در تولید این رمان ایفا کرده است. پژوهش‌هایی نیز که تاکنون درباره این رویداد انجام شده، هم در روش کار و هم در حوزه مطالعاتی متفاوت هستند. دسته‌ای در حوزه ادبیات قرار دارد و به روش تطبیقی انجام شده است، دسته‌ای نیز به دلیل ماهیت این رویداد که تاریخی است، در حوزه تاریخ قرار می‌گیرد. در حوزه ادبیات پیشتر درباره بررسی تطبیقی روایت *تاریخ عالم‌آرای عباسی* با روایت‌های شفاهی و مکتوب گردی از نبرد قلعه دمدم، چندین پژوهش به صورت مقاله انجام شده است که رویکرد آنها، غالباً گزارشی توصیفی از تفاوت ماجرای این رویداد در آثار موردنظر است. قربانی‌فر (۱۳۸۹) روایت *تاریخ عالم‌آرا* را با روایت «بیت» دمدم (روایتی شفاهی که بعدها مکتوب شده است) مقایسه کرده و ضمن شرح چگونگی ماجرای این رویداد در هر دو اثر، نشان داده است که بیت دمدم با رویکردی دینی-مذهبی، آن رویداد را روایت کرده است. سرباز (۱۴۰۱) نیز در مقاله‌ای به زبان گردی به مقایسه روایت این رویداد در رمان *دمدم*، اثر عرب شمو، با *تاریخ عالم‌آرا* پرداخته است که گرچه به تفاوت‌هایی از این دو روایت اشاره کرده است، اما این تفاوت‌ها به صورت گزارشی بیان شده و خاستگاه، عوامل و لایه‌های زیرین آنها تحلیل نشده است. از جنبه تاریخی و بر اساس مستندات این حوزه مطالعاتی نیز پژوهش‌هایی درباره این رویداد انجام شده که غالباً با رویکرد واکاوی علل و عوامل دخیل در وقوع آن صورت گرفته‌اند؛ از جمله آقاجری و همکاران (۱۳۹۰) با این فرضیه که ماهیت رویداد مذکور مذهبی، قومی و قدرت‌خواهی بوده، به بررسی

علل آن پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست تمرکزگرایانه و مذهبی شاه عباس عامل اصلی در وقوع این رویداد بوده است. زندیه و قنبری (۱۳۹۵) نیز با همین رویکرد علت‌یابانه، علل و پیامدهای فتح قلعه دمدم را بررسی کرده‌اند و تقریباً به نتیجه مشابه با کار آقاجری و همکاران رسیده‌اند. در زبان گردی نیز کتابی درباره این رویداد بر اساس منابع تاریخی و متن‌های فولکلور نوشته شده که به چگونگی شخصیت امیرخان برادوست و نیز وضعیت گردهای آن منطقه در دوره شاه عباس پرداخته است (عومه‌ن: ۲۰۰۸). هدف از پژوهش حاضر این است که از منظر تحلیل گفتمان، منشأ اختلاف این دو روایت از یک حادثه تاریخی بررسی شود.

۱-۲- چارچوب مفهومی پژوهش

نسبت روایت با گفتمان چگونه است و وجه گفتمانی در چه جنبه‌هایی از روایت می‌تواند نمود داشته باشد؟ برای پاسخ به این پرسش نخست لازم است به این موضوع توجه کرد که روایت نیز دارای دو سطح ژرف‌ساخت و روساخت است. ژرف‌ساخت آن مربوط به بُعد اندیشگانی-معنایی است که نقش جهت‌دهی و حالت‌بخشی به روساخت را ایفا می‌کند و می‌توان از این سطح با عنوان بافت گفتمانی نام برد؛ به عبارتی گفتمان برای روایت، بافت محسوب می‌شود که تعیین‌کننده جهت معنایی و ارزشی برای سازه‌های روساختی روایت است؛ بنابراین آنچه در سطح روساخت روایت نمود می‌یابد، نشانه‌هایی تلقی می‌شود که عوامل زیرساختی در چگونگی تولید آنها نقش داشته‌اند.

گفتمان امری فردی نیست، بلکه امری جمعی است. روایت نیز گرچه در ظاهر یک راوی مشخص دارد، نویسنده باشد یا شخصیت درون متن، اما در برخی مواقع راوی از یک مجموعه نمایندگی می‌کند، یعنی موضع وی که در برساخت روایت عامل اصلی محسوب می‌شود، نماینده ذهنیت جمعی در فرهنگ جامعه است، یعنی راوی روایتگر گفتمان جمعی است که حاکم بر جامعه یا مجموعه خاصی است؛ به همین سبب در چنین مواقعی روایت نیز وجه جمعی پیدا خواهد کرد. به سبب اینکه ساختار ذهنی راوی-نویسنده، انعکاسی از ساختارهای فکری موجود در جامعه است، در تدوین روایت، ساختارهای اندیشگانی و ایدئولوژیکی بیرونی، نقش محوری دارند. اندیشه، ارزش‌ها و مفاهیمی که در روایت بازگو می‌شود، گرچه در ظاهر ممکن است به یک فرد مشخص (= نویسنده) نسبت داده شود، اما عوامل مختلفی در تولید آنها نقش دارند که به لایه‌های گوناگون زندگی فردی و جمعی مربوط می‌شود و باید گفت که تمام این موارد «به ساختارهای گفتمانی وابسته است» (میلز، ۱۴۰۱: ۴۲)؛ بنابراین آنچه در روایت به عنوان نظام‌بخش تمام عناصر عمل می‌کند، گفتمان حاکم بر آن است؛ در واقع هر روایتی گفتمان خاصی را در خود نهفته دارد و می‌توان گفت که روایت بستری برای بازنمایی گفتمان و ارزش‌ها و معناها تولید شده است. ماهیت گفتمان نیز نشأت گرفته از طرز تفکر و نگرش معینی است که به صورت اندیشه نظام‌مند خاصی برای جامعه یا گروهی اجتماعی تبدیل به باور بنیادین شده است و به طور کلی می‌توان عنوان ایدئولوژی^۱ را بر این اندیشه نظام‌مند اطلاق کرد؛ به عبارتی «گفتمان‌ها به‌وضوح ایدئولوژیک هستند» (ون دایک، ۱۳۹۴: ۳۱) و نسبت گفتمان و ایدئولوژی بدین صورت قابل تبیین است که گفتمان به منظور مشروعیت‌سازی و ایجاد مناسبات، به‌ویژه هژمونی، از ایدئولوژی استفاده می‌کند.

اما یک روایت چگونه گفتمان را بازنمایی می‌کند؟ در پاسخ باید گفت که گفتمان به روایت جهت می‌دهد و حالت و شکل خاصی بدان می‌بخشد. از این منظر که روایت محصول گفتمان و تعارض گفتمان‌ها تلقی می‌شود، باید بتوان تناسب‌های معنایی را بین عوامل تأثیرگذار بیرونی و سازه‌های درونی روایت تحلیل کرد؛ بنابراین وجه گفتمانی روایت در تضارب آراء و موضعگیری‌های مختلفی که در آن وجود دارد، قابل دریافت است و واکاوی نشانه-معناشناختی رویدادها، کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌ها، توصیف‌ها و گفتگوها موضعگیری گفتمانی را نمایان می‌کند و می‌توان موضعگیری خاصی را در روایت مشاهده کرد. در چنین تحلیلی معمولاً می‌توان الگوها و شگردهای مختلفی را از معنادهی و ارزش‌زدایی به دست آورد که نمایانگر چگونگی عملکرد گفتمان در روایت است، برای نمونه جانبداری از یک موضوع با نفی ارزش از حالت‌های مقابل آن، از جمله مظاهر این عملکرد است. خلاصه اینکه روایت در پی تولید اندیشه و معناست و وجه معنایی و ارزشی در آن وجود دارد.

شاخصه مهم در وجه گفتمانی روایت، وجود موضعگیری در آن است که بی‌ارتباط با عنصر زاویه دید نیست. اگر زاویه دید را با توسع معنایی لحاظ کرد، طوری که «روابط میان شخصیت‌ها و نیز رابطه آنان را با راوی شامل شود» (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۰۷)، می‌توان موضعگیری را نیز در آن گنجانند؛ زیرا زاویه دید در روایت تنها به شکل بازگ کردن داستان محدود نمی‌شود، بلکه غیر از این مورد که عینی و ملموس است، وجه دیگری نیز از زاویه دید در روایت قابل دریافت است که شکل‌گیری شالوده معنایی روایت و شکل‌دهی هدفمند به تمام عناصر داستان بدان مربوط می‌شود (اسلی، ۱۳۹۴: ۱۰۷). این وجه از زاویه دید را که تا حدود زیادی غیرملموس است، می‌توان زاویه دید گفتمان یا ایدئولوژیکی نامید که ذهنیت، احساس، پدیدار و اندیشه خاص یک جامعه یا یک شخص را شامل می‌شود. زاویه دید ایدئولوژیکی موضع فکری راوی و سمت قرارگرفتن وی را نمایش می‌دهد، یعنی راوی در کجا ایستاده است. این جنبه از زاویه دید، مفهومی نزدیک به اصطلاح کانونی‌سازی^۱ دارد که ژرار ژنت^۲ برای روایت به کار می‌برد و دارای وجوه شناختی، احساسی و ایدئولوژیکی است و دربردارنده انتخاب اجتناب‌ناپذیر و منطقی محدود در روایت است که در آن، مسائل به صورت غیرصریح دیده، احساس، فهمیده و ارزیابی می‌شود (تولان، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۱۰۹). در وجه ایدئولوژیکی کانونی‌سازی بر همان موضعگیری فکری و ارزیابی راوی درباره پدیده‌های موجود در روایت تأکید می‌شود. وقتی سوژه روایتگر از منظر و موقعیت خاصی به موضوع می‌نگرد و ادراک خود را از آن تبدیل به روایت می‌کند، بر وجود موضعگیری و قرارگرفتن مسأله‌ای در کانون دلالت دارد. کانونی‌سازی غالباً مربوط به ذهنیت و موضع اندیشگانی است؛ بدین صورت که فکر یا مفهومی در مرکز قرار می‌گیرد و بر ابعاد معنایی و ارزشی لایه‌ها و اجزای دیگر مجموعه تأثیر می‌گذارد. مفهوم‌سازی‌ها، شخصیت‌پردازی‌ها و ارزشگذاری‌ها همگی بر مبنای کانون موردنظر انجام می‌شود؛ ازاین‌رو شکل‌گیری و حالت‌پذیری معنادار پیکره روایت با تمام اجزای آن متأثر از همان موضعگیری و عنصر کانونی‌شده است؛ در واقع موضعگیری در حلقه نخست از فرایند معناگذاری قابل ردیابی است و بر حلقه‌های بعدی این زنجیره تأثیر می‌گذارد و در جهت‌دهی به آنها نقش دارد، برای نمونه ارزشی که از چیزها یا کسان در روایت بازنمایی می‌شود (منفی یا مثبت)، ناشی از وجود موضعگیری است. کانونی‌سازی یک روایت ارتباط مستقیمی با گفتمان حاکم بر آن روایت دارد؛ به عبارتی گفتمان در انتخاب کانونی‌سازی نقش تأثیرگذاری ایفا می‌کند. برای تحلیل یک روایت از منظر گفتمانی نیز لازم است کانونی‌سازی آن روایت تعیین شود.

1: Focalization.
2: Gérard Genette.

۲- گفتمان‌های حاکم بر این دو روایت

اختلاف دو روایت از یک رویداد تنها به راوی بر نمی‌گردد و خود راوی نیز بخشی از مجموعه‌ای است که باعث تفاوت‌ها می‌شود. خاستگاه اختلاف در روایت‌های یک مسأله یا واقعه نیز به تفاوت گفتمان‌ها مربوط می‌شود؛ بدین صورت که روایت یک واقعه که از درون گفتمان خاصی تولید می‌شود، کاملاً متفاوت خواهد بود با روایتی که از بطن گفتمان دیگری نشأت می‌گیرد. نقش گفتمان (= ایدئولوژی) در روایت‌ها زمانی به‌خوبی نمایان می‌شود که دو روایت متفاوت از یک رویداد تاریخی-داستانی انجام شود. در پاسخ به این پرسش که چه عاملی باعث اختلاف این دو روایت شده است؟، چنین خواهد بود که منشأ اختلاف آنها قطعاً تکنیک‌های داستانی و روایتی نیست، بلکه به بُعد اندیشگانی و ایدئولوژی در روایت مربوط می‌شود؛ بنابراین تفاوت روایت افراد از رویداد واحد، محصول گفتمانی است که روایت آنان از درون آن پدید آمده است.

در این دو روایت به دلیل تفاوت گفتمان‌ها، طبیعی است که کانونی‌سازی در آنها نیز متفاوت باشد. برای اینکه نقش تأثیرگذار زاویه دید گفتمان یا موضعگیری گفتمانی که حول کانونی‌سازی خاصی است، بر تمام اجزای روایت از نظر ارزشی و معنادهی مشخص شود، ترسیم موضع راوی و گفتمانی که وی آن را نمایندگی می‌کند، ضروری است.^۲ زاویه دید راوی در روایت تاریخ عالم‌آرا مخالفت و ضدیت با شخصیت کانونی شده است، یعنی در این روایت تقابل راوی و شخصیت کانونی شده (= امیرخان) وجود دارد، اما در روایت رمان دمدم زاویه دید راوی دفاع و همسو با شخصیت اصلی است. وقتی امیرخان به عنوان شخص یکسان در دو روایت متفاوت با دو شخصیت کاملاً مختلف ظاهر می‌شود، واضح است که زاویه دید و کانونی‌سازی آنها متفاوت است. حالت و جهت عمل کانونی‌سازی در این دو روایت نیز به صورت قطب‌بندی بین درون‌گروهی (= خود مثبت) و برون‌گروهی (= دیگری منفی) است و ارزشگذاری و معنادهی به مسائل نیز بر همین مبنا انجام شده است.

دو روایت مختلف از رویداد تاریخی قلعه دمدم نیز که در تاریخ عالم‌آرا و رمان دمدم بازگو شده، محصول دو گفتمان متفاوت است که در تقابل با هم قرار دارند و دو نوع سیاست و بینش قدرت را ترسیم می‌کنند. اگرچه هیچ کدام از این دو روایت، مستقیم و صریح به مؤلفه قدرت اشاره نکرده‌اند، اما محور گفتمانی در هر دو روایت، قدرت و حکومت‌داری است که در قالب دو گفتمان متقابل نمودار شده است. نزاع اصلی این دو گونه گفتمان بر سر چگونگی توزیع قدرت است.

۱- گفتمان حاکمیت‌محور که بر روایت تاریخ عالم‌آرا حاکم است. این گفتمان مبتنی بر تمرکزگرایی قدرت است و در پی آن است که تمام اقشار را تابع و تحت حاکمیت خود قرار دهد و تعریف خاصی از جامعه واحد و یکپارچه و منسجم دارد. نظام حاکم در این نوع گفتمان سیاسی تحمل پذیرش دیگری متفاوت در عرصه قدرت را ندارد و خواهان قدرت متمرکز است؛ در نتیجه با دید خطر به دیگری متفاوت (= غیر) نگاه می‌کند و اجازه دخالت را به وی نمی‌دهد. رویکرد چنین حاکمیتی این است که به هر نحوی، کنترل قدرت دیگران را در دست داشته باشد و همه را در زیر چتر سلطه خود درآورد. بر همین اساس حکومت صفوی نیز حکومتی محلی‌گراها را خطری جدی برای خود تلقی می‌کرد و برای حفظ قدرت و مرزهای خود نمی‌خواست آنان دارای چنین حکومتی باشند؛ زیرا به دلیل نزدیکی جغرافیایی با امپراطوری عثمانی و نیز اشتراک مذهبی آنان با هم، قدرت‌یابی‌گراها را برای خود مصلحت نمی‌دید. در روایت تاریخ عالم‌آرا، حکومت خود را دارای اقتدار و مرجعیت تعیین‌کننده می‌داند. در این روایت امیرخان از

محدوده‌های تعیین‌شده در ساختار قدرت موردپذیرش حاکمیت تخطی کرده است؛ به همین سبب به عنوان متهّم معرفی می‌شود که مرتکب «خلاف و عصیان» شده است (ترکمان، ۱۳۹۰: ۹۸۰).

چنانکه اشاره شد خود مؤلفه محوری گفتمان، یعنی حکومت‌داری و قدرت، در روایت‌ها مستقیم ذکر نشده، بلکه به مؤلفه‌های پیرامون که نقش پشتیبان را دارند، اشاره شده است؛ در واقع غالباً پادگفتمان‌ها نمودار شده‌اند. پادگفتمان‌هایی که در روایت تاریخ عالم‌آرا به عنوان عوامل زیربنایی در جهت تقویت گفتمان موردنظر حاکمیت و اقلان‌سازی ذهن جمعی ایفای نقش می‌کنند، مربوط به قوانین سیاسی آن دوره تاریخی و مفاهیم دینی است:

«او ظاهراً خود را از زمره فدویان شمرده، باطناً از تعصب مذهب یا شرارت نفس با امراء قزلباش آن سرحد عناد ورزیده، سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته است تا آنکه رأی نفاق‌آلودش به تعمیر قلعه متین رصین قرار یافته» (همان: ۹۷۹).

«تعصب مذهب»، «شرارت نفس» و «سودای استقلال و استبداد» که به عنوان محرک‌هایی برای اقدام امیرخان به ساخت قلعه ذکر شده است، هر کدام حوزه معنایی و ارزشی خاصی دارند و با هم مؤلفه‌های نظام گفتمانی و پادگفتمانی حاکم بر روایت تاریخ عالم‌آرا را نشان می‌دهند. این مفاهیم به عنوان ابزارهای پادگفتمانی برای تقویت گفتمان اصلی، یعنی یکپارچگی قدرت و حاکمیت تمرکزگرا، عمل می‌کنند. از این پادگفتمان‌ها قابل استنباط است که بعد ارزشی نظام گفتمانی حاکم بر روایت تاریخ عالم‌آرا، برگرفته از مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی و دینی است و از چنین معیارهایی برای حقانیت جلوه‌دادن عمل خویش استفاده کاربردی شده است. سازمان‌دهی روایت و چینش ابزارها طوری انجام شده است که ارزش‌های اخلاقی و مفاهیم دینی برای روایت تاریخ عالم‌آرا قدرت‌آفرینی کنند، برای نمونه وقتی از واژه «فتح» برای تصرف قلعه استفاده می‌شود، بار معنایی و ارزشی خاصی را القا می‌کند که برگرفته از پادگفتمان‌های حاکم بر این روایت است؛ همچنین به‌کاربردن عنوان «عساکر منصوره» (همان: ۹۸۰) در اشاره به سپاه صفویان، بر تقابل‌بندی ارزشی و معنایی با طرف مقابل دلالت می‌کند. سوژه روایتگر با بهره‌گیری از اینگونه شگردها، فعالیت‌های کارگزاران خود را طوری توجیه کرده است که امکان خردگیری از عملکرد سیستم وی در رویداد موردنظر به حداقل ممکن برسد. اخلاص، نفاق، عصیان، یاغی (همان: ۹۷۹ و ۹۸۰) و ... مفاهیمی هستند که در روایت تاریخ عالم‌آرا برای چارچوب‌سازی و پیکربندی کارهای امیرخان به‌کاررفته است و به عنوان نشانه‌های زبانی می‌توان بدانها در ترسیم و بازنمایی چارچوب ساختاربندی‌شده گفتمان آن روایت استناد کرد. این واژگان در متن، واژگان گفتمان‌مدار هستند که افزون بر اشاره به مصداق معین، در بردارنده نگرش خاص و هدفدار گوینده و نویسنده نیز است (پارمحمدی، ۱۳۹۱: ۶۰). از چنین نشانه‌هایی شبکه نظام‌مندی قابل تجسم است که در آن، پیش‌فرض‌ها، اهداف تعیین‌شده، کنش‌ها و کنشگران همگی در یک ارتباط جهت‌دار عمل می‌کنند. به سبب اینکه رویکرد این گفتمان، نفی، انکار و حذف غیر (= طرف مقابل) است، از چنین ظرفیت‌ها و امکاناتی برای تحقق هدف و خواسته خود استفاده می‌کند و موضع خود را درست، به‌حق و بجا جلوه می‌دهد.

۲- گفتمان اقلیت‌محور که در روایت رمان دمدم وجود دارد و هدف‌گذاری آن مبتنی بر تمرکززدایی از قدرت مطلقه حاکمیت است و در برابر تمامیت‌خواهی قدرت حاکمه ایستادگی می‌کند. تمرکززدایی مبتنی بر قدرت منطقه‌ای-فدرالی است و بر این رویکرد تأکید دارد که صرفاً یک مرکز نباید اداره و رهبری مسائل مملکت را انجام دهد؛ بنابراین ساختار گفتمان در روایت رمان دمدم

حول محور ملت-دولت می‌چرخد و فرایند نظام معنایی آن با این کانونی‌سازی شکل گرفته است. این روایت مبتنی بر گفتمان ملی‌گرایی و وطن‌خواهی است و گزاره‌های معنایی موجود در ماهیت این گفتمان را می‌توان چنین تدوین کرد:

- حکومت مرکزی در پی محدودسازی کردها است و اجازه موجودیت و آزادی را به آنان نمی‌دهد.
 - حاکمیت، ضد حکومت محلی است و آن را برای خود به عنوان یک خطر جدی تلقی می‌کند.
 - دشمن اشغالگر قصد تصرف خاک و سرزمین نیاکان ما را دارد و خواهان سلب قدرت از حاکمان محلی گرد است.
- بر همین اساس، اعمال سلطگی حاکمیت، زیردست‌بودن، استقلال‌خواهی، بازیابی هویت، ظلم‌ستیزی و ... از جمله مهمترین مفاهیمی هستند که در برساخت روایت گردی نقش داشته‌اند:

ضروری است بزرگ و کوچک سلاح بردارند و سرزمین پدران را از دشمن اشغالگر محفوظ نگاه‌داریم (شهمو، ۱۹۷۵: ۲۷۵).

با توجه به این گزاره‌ها قابل دریافت است که شیوه‌ها و استدلال‌هایی که در روایت رمان *دمدم* برای تضعیف گفتمان حاکمیت و تثبیت گفتمان خود به کار گرفته شده‌اند، غالباً رویکرد ملی‌گرایانه دارند؛ بنابراین در این روایت صرفاً قدرت‌خواهی شخصی امیرخان مطرح نیست و این سؤال مقدر است که اگر برای وطن‌خواهی و میهن‌پرستی نبوده است، چرا با شاه عباس وارد جنگ شد؟ اگر صرفاً برای قدرت‌خواهی شخصی می‌بود، نیازی به جنگ نبود و از طرف حکومت مرکزی قدرتی در حد حکومت محلی به وی داده می‌شد:

اجازه ندهیم دشمن به سرزمین آبا و اجدادی ما قدم بگذارد و آبروی ناموسمان را ببرد و ما را زیر یوغ خود قرار دهد (همان: ۳۱۶).

به سبب تسلط جهان‌بینی دینی در جامعه آن دوره، مفاهیم دینی و مذهبی نیز در این روایت به عنوان پادگفتمان عمل می‌کنند تا از قدرت حمایتی عامه مردم نیز برخوردار باشد، نمونه زیر نمودی از چنین پادگفتمانی در این روایت است:

چیزی که شاه عباس به دنبال آن است، غیر از اشغال سرزمین ما، می‌خواهد با زور طریقت مذهب خود را بر ما تحمیل کند (همان: ۲۸۱).

از مهم‌ترین مفاهیم گفتمان‌مدار در روایت کردی می‌توان به چنین مواردی اشاره کرد: «نسل‌کشی» (۲۷۲ و ۲۸۸)، «تغییر مذهب» (۲۸۱)، «وطن آبا و اجدادی» (۲۷۵ و ۳۱۶)، «اشغال سرزمین» و «ناموس» (۲۸۸)، «دفاع و ایستادگی» (۳۰۹). در کل باید گفت که رویکرد گفتمان موجود در رمان *دمدم*، ایجابی است و برای اثبات وجود خود و مقاومت در برابر سلطه فرهنگ غالب حاکمیت تلاش می‌کند؛ به عبارتی فرهنگ غالب چون از ابزارهای قدرت برای کنترل طرف مقابل و تأثیرگذاری تحمیل‌گرایانه استفاده می‌کند، هدف فرهنگ اقلیت نیز در چنین وضعیتی، تلاش برای ابقای موجودیت خود است.

۳- بازنمایی سوژه در این دو روایت

شخصیت به عنوان عنصری مهم در پیکره روایت، با تأثیرپذیری مستقیم از عوامل روایت‌ساز با حالت و جهتی معنادار پدیدار می‌شود. در تحلیل گفتمان روایت، شخصیت محوری داستان به عنوان سوژه کنشگر و شناسا محل رمزگشایی معنایی قرار می‌گیرد. در چنین تحلیلی، کنش‌ها و واکنش‌های سوژه با توجه به موقعیتی که در آن رخ داده است، تعیین معنایی می‌شود و بدون لحاظ این موقعیت که شامل تمام عوامل دخیل در بروز رفتارها و وقوع رویدادها می‌شود، عملاً سوژه‌ای قابل تصور نیست. موقعیت نیز خودبه‌خود

ایجاد نمی‌شود، بلکه گفتمان‌ها هستند که موقعیت ایجاد می‌کنند؛ به عبارتی «گفتمان‌ها همواره موقعیت‌هایی را برای افراد تعیین می‌کند تا آنها را به منزله سوژه اشغال کنند» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۳: ۷۹). بر همین اساس باید توجه کرد که سوژه نظام فکری یا موضع گفتمانی خاصی را نمایندگی می‌کند. در تحلیل گفتمان روایت آنچه درباره سوژه باید بدان پرداخت، این جنبه‌ها را شامل می‌شود:

سوژه چه ذهنیت و اندیشه‌ای دارد و نقش عوامل تأثیرگذار در برساخت ذهن و اندیشه وی چگونه است؟

از چه موضعی به مسأله می‌نگرد و ادراک وی از آن به چه صورتی است؟

دلالت‌یابی کنش‌ها و واکنش‌های وی بر مبنای گفتمان و برساخت روایت موجود چه مناسبات پنهانی را نمایان می‌کند؟

ژرار ژنت در تبیین کانونی‌سازی دو موضوع را از هم متمایز می‌داند: ۱- زاویه دید چه کسی چشم‌انداز روایت را جهت می‌دهد؟

۲- چه کسی روایت می‌کند؟ (۱۹۸۰: ۱۶۸). این قضیه نشان می‌دهد که گاهی داستان از زاویه دید و تفکر شخصیتی جهت‌دهی و روایت می‌شود که راوی نیست؛ به عبارتی دیگر زاویه دید که جهت‌بخش روایت است، گاهی همسو با گفتمان راوی است و گاهی نیز همسو نیست؛ بنابراین می‌توان گفت که جهت‌دهی روایت از زاویه دید سوژه نشأت می‌گیرد و گفتمان حاکم بر روایت نیز پدیدار همان نظام اندیشگانی، ارزشی و عاطفی است که در سوژه نمود پیدا کرده است.

در دو روایت مورد بررسی باید مشخص شود که شخصیت اصلی چه کسی است و در هر کدام از آنها چگونه معرفی شده است.

در روایت تاریخ عالم‌آرای عباسی گرچه مدام از اشخاصی همچون پادشاه، والی، فرمانده جنگ و ... نام برده می‌شود، اما شخصیتی که در مرکز توجه قرار دارد و محور رویدادها محسوب می‌شود، امیرخان است. سازمان‌دهی روایت رمان دمدم نیز با محوریت امیرخان صورت گرفته است. گرچه شخصیت اصلی و محوری در این دو روایت، امیرخان است، تفاوت در این است که در یکی قهرمان ملی است و در دیگری، شرور و طغیانگر. انتخاب او در هر دو روایت به عنوان شخصیت محوری و قرارگرفتنش در کانون روایت‌ها، به جهت‌گیری گفتمان موردنظر در آنها مربوط می‌شود: جهت روایت دمدم مبنای قهرمان‌سازی دارد و در روایت تاریخ عالم‌آرا نیز با هدف شرورنمایی و یاغیگری وی، کانونی‌سازی انجام شده است؛ در واقع امیرخان در دو گفتمان متعارض ظاهر شده است و به همین سبب دو شخصیت مختلف دارد. نقش و ارزش کارهای او در این دو روایت کاملاً متفاوت از یکدیگر بازنمایی شده است و کنش‌های او در طرح داستان و برساخت هر کدام از این روایت‌ها دلالتگر معنای خاصی هستند؛ از این رو شخصیت امیرخان باید در چارچوب کلی هر کدام از این دو روایت تحلیل و معناکاوای شود.

به‌کاربردن واژه‌های معنادار و ارزشی، به‌ویژه صفت‌ها و عنوان‌ها، برای شخصیت‌ها، رویدادها، وصف‌ها و ... با اهداف و

انگیزه‌های معینی صورت می‌گیرد و دارای بُعد ارزشی و معنایی هستند. چنین واژه‌هایی به عنوان نشانه‌هایی از موضع‌گیری گفتمانی -

ایدئولوژیکی تلقی می‌شوند که در بازنمایی سوژه نقش مهمی را ایفا می‌کند و از طریق آنها در متن می‌توان گفتمان موردنظر را ترسیم

کرد: «شرح احوال امیرخان چولاق عبرت‌بخش عالمیان است» (ترکمان، ۱۳۹۰: ۹۷۸). نکته بسیار مهم این است که چون این عنوان‌ها

از سوی شخص دیگری (= راوی) به امیرخان نسبت داده شده است، بر پدیدار شخصیت نامبرده در ذهن راوی دلالت می‌کند که

چگونه وی را با هویت خاصی تعریف کرده است. تمام عواملی که در چگونگی پدیداری سوژه در ذهن راوی نقش داشته‌اند،

مؤلفه‌های نظام گفتمان موجود در این روایت هستند. به سبب اینکه راوی کنش‌های سوژه را متناسب با چارچوب گفتمان خود

رمزگذاری کرده است، شناختی که از هویت سوژه به دست می‌دهد، برای خواننده چندان واقعیت‌نمایانه جلوه نمی‌کند؛ در واقع خواننده به این امر واقف است که مستقیم با سوژه روبه‌رو نیست، بلکه با واسطهٔ راوی و از طریق چشم‌انداز وی از سوژه شناخت حاصل می‌کند؛ به همین سبب در فرایند باورمندی و پذیرش با احتیاط عمل می‌کند. امیرخان گرچه در هر دو روایت سوژه کنشگر محسوب می‌شود، اما با توجه به موضع گفتمانی سوژه روایتگر نسبت به وی، در دو سطح کاملاً مختلف ظاهر شده است. شخصیت وی در روایت *تاریخ عالم‌آرا* تا سطح آبروگری کاهش داشته است و سوژه روایتگر به عنوان یک آبرو به وی نگاه می‌کند. روابط قدرت است که باعث شده امیرخان به این حالت در ذهن راوی پدیدار شود. طرف حاکمیت خود را تعیین‌کننده می‌داند؛ بدین صورت که حکومت به عنوان سوژه شناسا شایستهٔ این است که برای امیرخان همه چیز را انتخاب کند و وی نیز هیچ اختیار و حقی از خود در تصمیم‌گیری ندارد و باید چنان رفتار کند که حکومت می‌خواهد و تعیین می‌کند؛ بنابراین امیرخان شخصیتی فاقد قدرت تمیز و ادراک لازم در تشخیص درست از نادرست معرفی شده و ادراک وی از قضایا، ادراکی مبتنی بر اشتباه و کج‌فهمی بازنمایی شده است. همین فراخوانی سوژه (= امیرخان)، یعنی دچار سوءادراکی، از وی سلب قدرت و هویت می‌کند. راوی در تاریخ عالم‌آرا از منظر هویتی که برای جامعهٔ خود تعریف کرده است، امیرخان را به دلیل اینکه منطبق با انگاره‌های گفتمان دولت مرکزی نیست، فاقد هویت تعیین‌شده می‌داند. وقتی امیرخان در روایت تاریخ عالم‌آرا با عنوان شورشی فراخوانده می‌شود، بر این قضیه دلالت دارد که برای او هویتی متفاوت قائل شده‌اند. همین امر نوعی جداسازی و مرزبندی ایجاد می‌کند. روایت تاریخ عالم‌آرا با توجه به تعریف خاصی که از مسائل و موضوعات مرتبط با کنش‌های امیرخان دارد، چهرهٔ منفی و یاغی‌گونه‌ای از وی ترسیم کرده است: «در اندک روزی بخار نخوت و غرور به کاخ دماغش راه یافته» (همان: ۹۷۹). از چنین مسأله‌ای قابل استنباط است که ارزشگذاری برای کنش‌های کنشگر در روایت امری اجتناب‌ناپذیر است، بدین معنا که یکی از جنبه‌های مهمی که در فرایند شکل‌گیری نظام گفتمانی نمودار می‌شود، عمل ارزشگذاری است؛ به عبارتی دیگر کنش و واکنش‌های سوژه به طور طبیعی در فضای گفتمانی پذیرنده و القاگر وجه ارزشی خواهند بود.

شگردی که در تاریخ عالم‌آرا در بازنمایی سوژه به کار گرفته شده، بهره‌گیری از توصیف طرف مقابل وی است؛ بدین صورت که عنایت‌ها و خدماتی که پادشاه صفوی در حق امیرخان انجام داده، ذکر شده است. همین طرح خوبی‌های شاه صفوی نسبت به امیرخان با اهداف و انگیزه‌های تخریب شخصیتی امیرخان و بیان حق‌شناسی وی انجام شده است: «حضرت اعلیٰ او را منظور نظر گردانیده، امارت قبیلهٔ برادوست و الکاء ترکور و مرکور را به او عنایت فرمودند و او را به لقب خانی سرافراز ساخته» (همان: ۹۷۸). افزون بر این، شخصی که قلعه‌سازی امیرخان را به صلاح دولت صفوی نمی‌داند و آن را به شاه گوشزد می‌کند، مثبت معرفی شده است. هدفی که در ورای مثبت‌خوانی راوی از کارگزار حکومت صفوی قابل دلالت‌یابی است، انجام تمهیدات لازم برای تحقق خواستهٔ موردنظر است؛ به عبارتی، چنین توصیفی از کارگزار حکومتی به منظور عمل منفی‌نمایی امیرخان انجام شده است: «پیربوداق‌خان مرد با رأی و هوش کارآزموده بود» (همان: ۹۷۹). وقتی راوی به مثبت‌نمایی و صداقت‌نمایی از شخصیت‌های مقابل سوژه می‌پردازد، با همین شگرد عملاً تخریب شخصیت وی را انجام داده است. استفاده از چنین شگردی که غیرمستقیم است، در بازنمایی سوژه به منظور اعتمادسازی در مخاطب صورت می‌گیرد.

برعکس روایت تاریخ عالم‌آرا که در آن، امیرخان در سطح اُبژگی ظاهر شده است، در روایت رمان دمدم در نقش سوژه شناساگر عمل می‌کند که نسبت به هویت واقعی خود به شناخت و آگاهی کامل رسیده است. رمزگشایی معنایی از کنش‌های امیرخان در روایت رمان دمدم نشان می‌دهد که برای حفظ و بازیابی هویت خود اقدام به ساخت قلعه کرده است تا در مقابل هژمونی حکومت مرکزی از استحاله هویتی ملت خود جلوگیری کند. حاکمیت خواهان هویت واحد برای کل جامعه است و می‌خواهد تمام اقشار را در آن تجمیع کند. امیرخان در چنین فضایی نشانه‌ای از وجود هویت ملت خود را نمی‌بیند و به این درک می‌رسد که به تدریج در حال استحاله شدن است؛ در واقع سوژه از وضعیت موجود و سیاست‌های حاکمیت در قبال او، حذف تدریجی فرهنگ و هویت خود را مشاهده می‌کند و به این آگاهی رسیده است که نمی‌تواند هویت واقعی خود را داشته باشد. در چنین موقعیتی یا باید متناسب با خواست و انتظار صاحب قدرت عمل کند و به وضعیت موجود تن دهد، یا خلاف خواسته طرف حاکم و مطابق اقتضای حفظ هویت خود عمل کند و به دنبال یافتن راهکاری برای خروج از شرایط حاکم باشد. با توجه به موضع طرف مقابل که حمله و اشغالگری است، برای حفظ هویت و فرهنگ خود راه چاره را تنها ایستادگی در برابر دشمن و مبارزه می‌بیند:

هدف آنها این است که ما را از ریشه نابود کنند و چیزی از ما باقی نگذارند، اما تا آخرین نفر باید مبارزه کنیم؛ به‌راستی مُردمان از این وضعیت بهتر است (شهمو، ۱۹۷۵: ۲۷۲).

با مشاهده چگونگی رفتار و واکنش سوژه در چنین موقعیتی که در آن قرار گرفته است، شخصیت او قابل بازنمایی است. سوژه خود را با شرایط ایجادشده از سوی حاکمیت، منطبق نمی‌کند و خود را متناسب با آن در نمی‌آورد و با ایستادگی در مقابل هژمونی قدرت حاکمیت، برای برهم‌زدن مناسبات قدرت و رابطه‌های ساختگی تلاش می‌کند؛ بنابراین شخصیتی قهرمان‌گونه و مستقل دارد که با اراده و تصمیم خود اهدافش را تعیین و ارزشگذاری می‌کند. حاکمیت می‌خواهد سوژه (= امیرخان) را زیر سلطه خویش داشته باشد و او نیز به دنبال رهایی از این سلطگی و ابراز هویت خود است. وی با کنش‌هایش دارد از هویتی ساختگی فرار می‌کند که حکومت در پی تحمیل بر وی است. نمی‌تواند چنین وضعیتی را تحمل کند و خود را با آن تطبیق دهد. سوژه در این روایت، قدرت، یعنی داشتن استقلال را برای حفظ هویت جمعی خود ضروری می‌بیند؛ به همین سبب سوژه کنشگر در روایت رمان دمدم در نقش قهرمانی مبارز ظاهر می‌شود که از سرزمین و ملت خویش در برابر استحاله هویتی دفاع می‌کند (سهریاز، ۱۴۰۱: ۱۸۰):

او امروز لشکر عظیم و بی‌اندازه دشمن را دیده بود و داشت فکر می‌کرد که: چگونه ملت خود را از این ظلم و زورگویی که مانند بلای تودرتو آنان را دربرگرفته است، نجات دهد (شهمو، ۱۹۷۵: ۳۰۸).

کنش‌های امیرخان از دیدگاه گفتمان حاکم بر روایت تاریخ عالم‌آرا، به عنوان قانون‌شکنی و برهم‌زدن نظم موجود تلقی می‌شود، اما از منظر گفتمان موجود در روایت رمان دمدم کنش‌های وی بر چنین معنایی دلالت می‌کند که برای احقاق حق و رهایی از سلطگی بوده است. بر مبنای این گفتمان، آن نظم و قانونی که طرف حاکمیت بدان استناد می‌کند، تنها ابزارهایی است برای تأمین مصالح و منافع خود و برای طرف دیگر، عین بی‌نظمی و ظلم و استبداد است. مقاومتی که امیرخان در برابر چنین وضعیتی دارد، همان وجهی از مقاومت است که برای «حفظ هویت و خود-همانی در برابر غیریت است» (شعیری، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

بین روایت، تفسیر، جهان‌بینی و موضوع، پیوند معنایی-کارکردی ظریفی وجود دارد که این پیوند را می‌توان چنین بازگو کرد. جهان‌بینی در برخورد با مسائل و رویدادها، خوانش خاصی را از آنها به دست می‌دهد و این خوانش که حاصل یک فرایند گدگذاری و معناکوی نظام‌مند است، در قالب روایت نمودار می‌شود؛ بنابراین در روایت ذاتاً حالتی از تفسیر وجود دارد، یعنی روایت در نوع خود دریافت و تفسیر راوی از موضوع موردنظر را نشان می‌دهد. جهت‌مندی این تفسیر نیز وابسته به موقعیت و شرایطی است که فرد در آن قرار دارد. در خود تفسیر و دلالت‌یابی نیز غالباً عمل برقراری ارتباط بین موضوعات نهفته است؛ در واقع با توجه به اینکه تولید معنا و ارزش، ناشی از ارتباطی است که بین پدیده‌ها و رویدادها صورت می‌گیرد، در تفسیر نیز معنا و ارزشی که برای کنشی تعیین می‌شود، نتیجه برقراری ارتباطی است که بین آن کنش با مسائل دیگری صورت گرفته است. چنین عملی همان فرضیه‌آفرینی است که تاریخ‌نگار یا داستان‌نویس درباره چگونگی رخ‌دادن یک رویداد انجام می‌دهد (مارتین، ۱۳۸۹: ۴۹). بین شخصیت، رویدادها و انگیزه دخیل در رویدادها ارتباط وجود دارد؛ زیرا شخصیت در روایت به انگیزه‌های پیچیده، معنایی منسجم و منطقی می‌بخشد (کری، ۱۳۹۱: ۲۰۳). تعیین انگیزه برای وقوع رویدادها نیز به گونه‌ای تفسیر تلقی می‌شود و ارتباط ظریف و معناداری با وجه ایدئولوژیکی کانونی‌سازی دارد. به سبب اینکه روایت یک نظام منسجم است که در پیکره آن، هر پدیده‌ای به گونه‌ای پذیرنده معنایی است، «همه اُبژه‌ها و کنش‌ها معنادار هستند و معنایشان به وسیله نظام خاص تفاوت‌های معنادار اعطا می‌شود» (هوارث، ۱۳۹۸: ۱۶۲). در تحلیل گفتمانی روایت نیز تعیین نقش معنایی پدیده‌های موجود در آن، هم به دریافت ارتباط شبکه‌ای معناداری و معناپذیری در پیکره روایت کمک می‌کند و هم خاستگاه تفاوت دو روایت از یک حادثه را نمایش می‌دهد.

در روایت‌های مورد بررسی، کنش‌های هر کدام از دو طرف برای طرف مقابل معنادار است و به گونه‌ای خاص آنها را تفسیر و دلالت‌یابی می‌کنند. برای نمونه رویداد «ساخت قلعه دمدم» از منظر امیرخان معنای خاصی داشته که کاملاً متفاوت است با تفسیری که طرف حاکمیت از آن دارد. این رویداد و رویدادهای متناوب آن، اُبژه‌هایی هستند که محل دریافت سوژه قرار گرفته‌اند و با دلالت‌یابی آنها در بافت هر کدام از این دو روایت، می‌توان به پدیدار متفاوت آنها در سوژه پی برد. تفسیر و دلالت‌یابی رویداد ساخت قلعه در فضای گفتمانی هر کدام از روایت‌ها معنای خاصی در پی خواهد داشت. در روایت *تاریخ عالم‌آرا* نشانه توطئه و طرح‌های شوم امیرخان تلقی شده است. از زبان بوداق‌خان (امیرالامراء تبریز) بیان شده که امیرخان برای درامان‌ماندن از حمله دشمنان، امکان‌های دیگری غیر از احداث قلعه داشته است، اما وی باز بر انجام آن اصرار کرده است؛ به همین سبب از دیدگاه روایت *تاریخ عالم‌آرا* کار امیرخان توجیه‌ناپذیر و غیرضروری بوده و برای اهداف دیگری به صورت پنهانی بدان مبادرت کرده است؛ در واقع این روایت خوانشی که از کار امیرخان دارد، چنین است که وی سیاست پنهان‌کاری و ظاهرسازی را درپیش گرفته بود. البته در متن *تاریخ عالم‌آرا* اشاره شده که امیرخان به دولت صفوی اطلاع داده است که می‌خواهد قلعه دمدم را بازسازی کند و برای توجیه خواسته خود نیز دلایل قابل قبولی ارائه کرده است:

«به ارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته، قابل تعمیر

نیست و اعتماد را نمی‌شاید و بنده را حصارى که صیانت مال و حفظ اهل و عیال از سر

مخالفان توان نمود، لازم است» (ترکمان، ۱۳۹۰: ۹۷۹).

با وجود این، در روایت تاریخ عالم‌آرا گفتارهای سازش‌گونه و رفتارهای مسالمت‌آمیز امیرخان را صرفاً ظاهرسازی تلقی شده است تا از این طریق به اهداف خود برسد. کارگزاران حکومت نیز این رویکرد وی را به عنوان ترفند و نقشه تفسیر می‌کنند و بر آن اصطلاح نفاق و دورویی می‌گذارند که نوعی معنادهی و ارزشگذاری به شمار می‌رود:

پیر بوداق‌خان، امیر الامراء تبریز، که مرد با رأی و هوش کارآزموده بود. از اطوار نفاق‌آلوده امیرخان آثار عصیان مشاهده می‌نمود. معروض درگاه عالم‌پناه گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده، هوای اخلاص و عصیان در سر دارد (همان: ۹۷۹).

هدف از بیان چنین اشاره‌هایی در روایت تاریخ عالم‌آرا این است که برای اقناع مخاطب، حمله به قلعه را موجّه و از سر ناچاری نمایش دهد؛ گویی در ابتدا تمام راه‌های ممکن برای پرهیز از جنگ امتحان شده است و در نهایت چاره‌ای جز آن نمانده است. در این روایت بین ساخت قلعه توسط امیرخان و حمله بدان از سوی سپاه صفوی، نسبت کنش و واکنش وجود دارد؛ از این رو این روایت مُدام رویداد حمله به قلعه را توجیه می‌کند و این توجیه را به اهداف پنهانی و انگیزه‌های شخصیت اصلی، یعنی امیرخان، در ساخت قلعه ربط می‌دهد. تمام این شگردها که در روایت عالم‌آرا برای توجیه حمله به قلعه به کار گرفته شده است، به این قضیه برمی‌گردد که طرف حمله کار مشکل‌تری برای توجیه عمل خویش دارد تا طرف دفاع؛ زیرا خود دفاع مهم‌ترین دلیل برای توجیه می‌تواند به شمار آید و قدرت ارزشی آن از نظر تأثیرگذاری و اقناع بیشتر است. در روایت رمان دمدم هدف حکومت صفوی از حمله، اشغالگری سرزمین‌گردها و نابودی هویت جمعی آنان معناگذاری شده است؛ به همین سبب در این چارچوب معنایی، پارادایم دفاع قدرت ارزش‌آفرینی دارد: تا آخرین نفس سرزمین خود را از دشمن زورگو حفظ کنیم و اجازه ندهیم آن را اشغال کند (شهمق، ۱۹۷۵: ۲۷۳). به‌طورکلی در رابطه با رویداد جنگ و مسائل پیرامون آن، عمل توجیه‌سازی مهمترین راهبردی است که با هدف اقناع‌سازی صورت می‌گیرد.

برعکس روایت تاریخ عالم‌آرا که مسأله توجیه برای طرف حاکمیت، رویداد حمله به قلعه بود، در روایت رمان دمدم آنچه برجستگی خاصی دارد، توجیه رویداد ساخت قلعه است. منشأ این تفاوت به این قضیه برمی‌گردد که هر کدام از دو طرف کنش‌های خود را واکنشی به کنش‌های معنادار طرف مقابل تفسیر می‌کند. جهت تفسیر آنها نیز مبتنی بر مقصر جلوه‌دادن طرف مقابل است و استدلال هر کدام معطوف به بیان ناچاری خود در انجام عمل موردنظر و مجرم‌انگاری دیگری است؛ به عبارتی الگوی ارزشی در گفتمان هر دو روایت مبتنی بر منفی‌نمایی یا سیاه‌نمایی طرف مقابل است، یعنی قائل شدن حق برای خود در انجام کار موردنظر و طرف مقابل را مقصدانستن. بر این مبنا روایت تاریخ عالم‌آرا در پی آن است که اشتباه عمل امیرخان را در ساخت قلعه اثبات کند و حمله سپاه صفوی را ضروری، درست و به‌حق جلوه دهد. در روایت رمان دمدم نیز ساخت قلعه و کنش‌های امیرخان چنین توجیه شده که سیاست‌های ظالمانه و تبعیض‌آمیز حکومت صفوی باعث شده است که وی چنین موضعی را درپیش بگیرد و بدان کارها مبادرت کند؛ به عبارتی کارهای امیرخان واکنشی است به کنش‌های حکومت. بدون شک آنچه به عنوان عامل مهم در ایجاد احساس تحقیر، بیگانگی و سلب هویت در سوژه تلقی می‌شود، وضعیت حاکم بر جامعه است؛ زیرا اینگونه احساس‌ها خودبه‌خود زاده نمی‌شود، بلکه نتیجه شرایط موجود است. امیرخان نیز برای نجات از چنین احساس‌هایی که حاکمیت بر اقلیت متفاوت تحمیل کرده

است، مبادرت به ساخت قلعه می‌کند؛ بنابراین فرایند تفسیر و دلالت‌یابی ساخت قلعه در روایت رمان دمدم به این نتیجه می‌انجامد که نشانه استقلال، ابراز وجود و بازیابی هویتی است.

از خود تاریخ عالم‌آرا چنین برمی‌آید که امیرخان تلاش کرده بود که مانع وقوع جنگ شود، اما حکومت صفوی تلاش او را حمل بر نیرنگ و سیاست مکارانه دانسته و توجهی به درخواست او نکرده است؛ به همین سبب چاره‌ای جز دفاع از خود و مقاومت در برابر حمله سپاه صفوی برای او نمانده بود:

«امیرخان مکرر کسان فرستاد، اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده، خواست به لطایف‌الحیل و دفع‌الوقت شرّ این جماعت را از خود دور کند؛ چون مکرراً مکر و خدیعت او ظهور یافته بود، سخنان روی‌اندود او به موقع قبول راه نیافت. لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه‌داری کوشیدن گرفت» (ترکمان، ۱۳۹۰: ۹۸۵).

دوباره غم و خیال‌خان را دربرگرفت. نگاه می‌کرد که چه قدر حالشان خراب است، اما غیر از جنگ و دفاع از خود هیچ چاره دیگری را نمی‌یافت (شه‌مؤ، ۱۹۷۵: ۳۰۹).

تناوب کنش‌ها و واکنش‌های دو طرف در نقطه‌ای پایان می‌یابد و آن نقطه، تصرف و تخریب قلعه و کشته‌شدن امیرخان است که در روایت تاریخ عالم‌آرا معنای خاصی ندارد، اما در روایت رمان دمدم بر مرگی هدفدار و ارزشمند دلالت دارد که برای آرمان‌های ملی‌گرایانه بوده است.

۵- نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل گفتمانی دو روایت مختلف از رویداد تاریخی جنگ قلعه دمدم دال بر این است که منشأ اختلاف روایت‌ها، مربوط به بافت گفتمانی است که از آن پدید آمده‌اند. این بافت گفتمانی باعث شده است که اجزا و سازه‌های هر کدام از این دو روایت جهت معنایی و ارزشی متفاوتی با دیگری داشته باشد؛ به همین سبب امیرخان به عنوان سوژه کنشگر، در روایت تاریخ عالم‌آرا به صورت فردی یاغی و شورشگر تصویر و ترسیم شده است که قصد طغیان بر ضد حکومت را دارد؛ اما همین سوژه در روایت رمان دمدم نقش قهرمان ملی را دارد و شخصیتی کاریزماتیک از وی بازنمایی شده است. تحلیل شخصیت امیرخان به عنوان سوژه کنشگر در هر دو روایت نشان داد که مثبت و منفی‌های یک روایت در روایت‌های دیگری جابه‌جا می‌شوند و قهرمان یک روایت در روایت دیگری به شکل شورشی نمایان می‌شود؛ به عبارتی با روایت می‌توان از شخصی هم‌قهرمان ساخت و هم یک شورشی یاغی. هر کدام از این دو روایت، رویدادهای مهم و کنش‌های سوژه را متفاوت از دیگری توجیه کرده و استدلال‌های مطرحی برای عمل توجیه نیز همسو با گفتمان حاکم بر روایت‌ها است. تفسیر و دلالت‌یابی وقوع جنگ بر اساس روایت تاریخ عالم‌آرا نشان می‌دهد که حمله به قلعه مبنای ارزشی دارد و برای حفظ قدرت حکومت ضروری بوده است. همین رویداد در روایت رمان دمدم، دفاع از سرزمین و ملت خود در برابر دشمن اشغالگر تلقی می‌شود و وظیفه و مسئولیتی را در قبال آن برای افراد تعیین می‌کند. سوژه در این روایت برای دفاع از هویت جمعی ملت خود به ساخت قلعه مبادرت می‌کند و برای آن ناچار به مبارزه نیز می‌شود. وقتی استقلال برای سوژه تبدیل به هویت شود، می‌توان دریافت که چنین حالتی نتیجه سیاست‌ها و نحوه مناسبات در

حاکمیت بوده است و بی تأثیر از آنها نیست. به طور کلی عوامل روایت‌ساز در این دو روایت که به عنوان ژرف‌ساخت در تعیین جهت‌های معنایی ایفای نقش می‌کنند، ماهیتی کاملاً متفاوت دارند. محور عواملی که در برساخت روایت تاریخ عالم‌آرا نقش داشته‌اند، بر تمرکزگرایی و تمامیت‌خواهی در سیاست مبتنی است. درحالی‌که در روایت رمان دمدم تمرکززدایی و توزیع قدرت محوریت دارد.

منابع

- آقاجری، سید هاشم و همکاران. (۱۳۹۰). «شورش قلعه دمدم: چگونگی و علل آن در عصر شاه عباس اول». *تاریخ اسلام و ایران*. شماره ۹: ۱-۱۸. <https://doi.org/10.22051/hii.2014.708>
- ترکمان، اسکندر بیگ. (۱۳۹۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ج ۲. به کوشش فرید مرادی. تهران: نگاه.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۶). *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی*. ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- راسلی، آلیشیا. (۱۳۹۴). *جادوی زاویه دید*. ترجمه محسن سلیمانی. تهران: سوره مهر.
- ریکور، پل. (۱۳۹۷). *زمان و حکایت: کتاب اول: پیرنگ و حکایت تاریخی*. ترجمه مهشید نونهالی. تهران: نشر نی.
- زندیه، حسن و آرش قنبری. (۱۳۹۵). «بررسی علل و پیامدهای سرکوب گردهای برادوست و فتح قلعه دمدم در دوران حکومت شاه عباس اول صفوی». *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*. ۴ (۲): ۱۹-۲۸.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۴). «مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه-معناشناختی آن». *مجله جامعه‌شناسی ایران*. ۱۶ (۱): ۱۱۰-۱۲۸. [20.1001.1.17351901.1394.16.1.5.9](https://doi.org/10.1001.1.17351901.1394.16.1.5.9)
- قربانی‌فر، یونس. (۱۳۸۹). «مقیاسه چگونگی بازنمونی رویداد تاریخی دمدم در دو روایت بیت دمدم و *عالم‌آرای عباسی*». *تاریخ نو*. ۱ (۱): ۹۸-۸۱.
- کری، گریگوری. (۱۳۹۱). *روایت‌ها و راوی‌ها*. ترجمه محمد شهبان. تهران: انتشارات مینوی خرد.
- مارتین، والاس. (۱۳۸۹). *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهبان. چاپ چهارم. تهران: هرمس.
- میلز، سارا. (۱۴۰۱). *گفتمان*. ترجمه مؤسسه خط‌ممتد اندیشه (زیر نظر نرگس حسینی). چاپ پنجم. تهران: نشر نشانه.
- ون دایک، تئون ای. (۱۳۹۴). *ایدئولوژی و گفتمان*. ترجمه محسن نوبخت. تهران: انتشارات سیاه‌رود.
- هوارث، دیوید. (۱۳۹۸). *گفتمان*. ترجمه روح‌الله قاسمی. تهران: اندیشه احسان.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۹۱). *درآمدی به گفتمان‌شناسی*. تهران: هرمس.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس. (۱۳۹۳). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- حسه‌سن، سهریاز. (۱۴۰۱). «گپ‌زانه‌های کاره‌ساقی قه‌لای دمدم له نیوان کتیبی میژووی عالم‌آرای عباسی نه‌سکه‌نده‌ربه‌گی تورکمان و رۆمانی دمدم ی عهره‌ب شه‌مؤ». *پژوهشنامه ادبیات گردی*. ۸ (۱۳). صص: ۱۷۵-۱۸۵. <https://doi.org/10.34788/10.1394.16.1.5.9>
- شه‌مؤ، عهره‌ب. (۱۹۷۵). دمدم. وه‌رگیز: شوکور مسته‌فا. به‌غدا: کویری زانیاری کورد.
- عومهر، سهرور عه‌بدولر‌رحمان. (۲۰۰۸). کاره‌ساقی قه‌لای دمدم له به‌ر رۆشنایی سهرچاوه میژووی و ده‌قه فۆلکلوریه‌کاندا. سلیمان: ئینستیتیوتی که‌له‌پووری کوردی.

Genette, G. (1980). *Narrative Discourse*. Ithaca, N.Y. and London: Cornell University press.

پی‌نوشت:

۱: موضوع مهم درباره نسبت روایت و ایدئولوژی این است که روایت به همان اندازه که می‌تواند تحت تأثیر ایدئولوژی خاصی قرار بگیرد، می‌تواند در مقام انتقاد نیز در برابر آن، نگرش دیگری را بازگو کند. البته خود آن انتقاد نیز برآمده از یک نظام فکری است. مشخص است که نمی‌توان روایت را همواره مدافع ایدئولوژی خاصی قلمداد کرد و این امر در مواقعی رخ می‌دهد که نویسندگان متعهد به باور و جهان‌بینی مشخصی باشند و روایت را در خدمت آن به کار گیرند. برخی از نویسندگان آگاهانه در پی آنند که روایتشان در دام ایدئولوژی صرف نیفتد و در بازگویی جریان داستان، طوری عمل می‌کنند که هر شخصیتی از اندیشه و ذهنیت خاص خود نمایندگی کند.

۲: «اگر حوادث طرح داستان در دو داستان یکسان باشد، تغییر نوع راوی‌ها و هدف هریک از آنها، در نحوه گسترش و پر و بال دادن به داستان تأثیرگذار است» (اسلی، ۱۳۹۴: ۱۱۳).

Discourse analysis of two different narratives of the historical event of the Battle of Dimdim Castle

Abstract

The formation of a person's perception and understanding of a subject is a systematic process that is described as discourse. Narratives are also created in order to express people's perception and understanding of phenomena and issues; Therefore, the relationship between narrative and discourse can be drawn in such a way that the narrative represents a specific discourse. On this basis, discourse should be considered as an internal and infrastructural factor that plays a decisive role in providing meaning and shaping the overall body of the narrative. From this aspect, it can be understood that the origin of the difference between the two narratives of the same event is also related to the different discourses that have emerged from them as the context and background. The historical event of the Battle of Dimdim Castle is also recounted in the *history of Alamara-ye Abbasi* and the novel *Dimdim*, by Arab Shamo, a Kurdish novelist, in the form of two completely different narratives; So that the main character as an active subject has two different identities in these two works and his actions and reactions are given meaning and value in two completely different directions. In this research, the subject, the narrator's position and the important events in the two mentioned narratives were examined from the perspective of discourse analysis, and the results indicate that the discourses governing these two narratives are in conflict with each other.

Key words: Narrative, Discourse Analysis, Subject, Identity, History of Alamara-ye Abbasi, *Dimdim* Novel.